

از هیجده تیر تا هیجده تیر

ضرورت پیوند دانشجویان و کارگران

م. رازی

اعتراض تیر ماه ۱۳۷۸ دانشجویان دانشگاه‌های ایران، «شش روزی که ایران را لرزاند»، درس‌های چندگانه‌ای برای دانشجویان و کل جامعه به ارمغان آورد.

اول، مقام دانشجویان در مبارزات ضد رژیم

دانشجویان به مثابه حساس‌ترین بخش قشرهای تحت ستم جامعه نشان دادند که در مقام توجه و درک مسایل حساس جامعه، مانند محدودیت مطبوعات، سلب آزادی بیان و تجمع بوده، و در پیوند با آن مسایل، قادر به اقدام رادیکال علیه دولت و تمام ارکان آن بوده‌اند. از خود گذشتگی و مقاومت جوانان علیه هیئت حاکم (تمام جناح‌های آن) نشانگر این امر است که جنبش دانشجویی در آن مقطع به قول «کانون دانشجویان مستقل دانشگاه امیر کبیر» به مثابه «پیشقراول مبارزات آزادیخواهانه» قرار گرفت.

بقیه در صفحه ۲

سایر صفحات:

«نمایش همبستگی» کارگران ایران ص ۳

شبکه همبستگی کارگری ص ۴

گلوبالیزاسیون و مارکسیزم (۲) ص ۵

کارگران بنگلادش در زیر آتش ص ۱۱

«اجتماع کارگران جامکو»

کانون مستقل کارگری

زمانی که اجتماع اعتراضی هماهنگ و با شکوه کارگران چیت ری و شادانپور جلوی مجلس ادامه داشت، پیوستن کارگران جامکو به این حرکت اعتراضی جلوی مجلس، در بین کارگران جامکو مطرح شد، اما با وجود این که کارگران جامکو به این نتیجه رسیده بودند که بعد از یکسال اعتراض این جا و آن جا، ره به جایی نبرده‌اند و بهترین راه ممکن پیوستن به دیگر کارگران در جلوی مجلس برای فریاد درد مشترک است، متأسفانه بنا به دلایلی کارگران شرکت جامکو نتوانستند به دیگر کارگران در جلوی مجلس بپیوندند.

کانون مستقل کارگری در اطلاعیه ۸۰/۳/۲۵ (درد مشترک، فریاد مشترک) از جای خالی کارگران شرکت جامکو در کنار کارگران چیت ری و شادانپور در جلوی مجلس یاد کرد. روز سه شنبه ۵ تیر کارگران جامکو از صبح متحداً جلوی مجلس حضور یافتند و خواهان دریافت حقوق و مزایای عقب افتاده یکساله خود شدند.

گفتنی است که مدتی است مدیر این شرکت چون شرکت‌های به رکود کشیده شده در حالت رکود کامل است. علی رضا محبوب در اجتماع کارگران جامکو حضور یافت و گفت علت وجود چنین مشکلاتی واگذاری این شرکت‌ها به افراد سودجو و منفعت طلب و عدم مدیریت صحیح این افراد است. موضوع این است که چرا این شرکت‌ها به افراد سودجو و بی صلاحیت واگذار

بقیه در ص ۴

می شود؟

از هیجده تیر تا هیجده تیر

از ص ۱

در پیوند با این موضوع در تیر ۱۳۷۸ چنین نوشتیم:

«مبارزات قهرمانانه دانشجویان و جوانان ایران نقطه عطفی در مبارزات ضد رژیم سرمایه داری-آخوندی ایران طی بیست سال اخیر باید محسوب گردد. دانشجویان ایران به مثابه نیروی «گریز از مرکز» در روند مضحکه‌ی «جامعه مدنی» خاتمی وارد کارزار مبارزاتی شده اند...» (کارگر سوسیالیست، شماره ۶۶، تیر ۱۳۷)

دوم، گسست دانشجویان از هیئت حاکم

جنبش دانشجویی در عمل در مدت کوتاه شش روزه به اهمیت استقلال خود از هر دو جناح هیئت حاکم پی برد. جنبش دانشجویی با آغاز از مطالبات دمکراتیک نظیر «آزادی مطبوعات» (و عمدتاً در حمایت از دیدگاههای اصلاح طلبان)، پس از مشاهده «اتحاد» دو جناح «اصلاح طلبان» و «تمامیت خواهان» علیه دانشجویان و وحدت این دو جناح در سرکوب دانشجویان، پس از شش روز به شعار «وای به روزی که مسلح شویم!» رسید.

در تیر ۱۳۷۸ چنین نوشتیم:

«دانشجویان ایران در حین مبارزه ضد رژیمی باید زمینه های لازم را برای سازماندهی خود در تشکل مستقل دانشجویان فراهم آورند. یعنی تشکلی که تحت هیچ شرایطی نمایندگان رژیم را به درون خود نپذیرد. تشکلی که شامل دانشجویان با نظریات متفاوت اما ضد سرمایه داری بوده و خواهان تصمیم گیری در امور روزمره خود باشد. ایجاد تشکل های جوانان یکی از مطالبات به حق دانشجویان است.» (همانجا)

امروز ارزیابی یکی از تشکل های مستقل دانشجویی چنین است: «...دانشجویان بعد از ۱۸ تیر ضربات سنگینی، هم از محافظه کاران و هم از اصلاح طلبان خوردند و آثار زخمهای آن دوران هنوز التیام نیافته بسیاری از رهبران جنبش دانشجویی در زندان بسر می برند و نهادهای دانشجویی وابسته به دولت مانند دفتر تحکیم وحدت و بعضی از انجمن اسلامیها مانند سدی در سر راه، حرکت اسقلال طلبانه دانشجویان قرار گرفتند و سیاستهای آنان به زیان جنبش دانشجویی است متأسفانه بدلیل وابستگیهای سیاسی دفتر تحکیم وحدت به جناحهای درون نظام، باعث گردیده است که مستقیماً سیاستهای این جناحهای حاکم در دانشگاهها بوده و بسیاری از اعضای آن دغدغه نظام را دارند تا

استقلال و منافع جنبش دانشجویی» (اطلاعیه ۱۳۸۰/۴/۱۲ «کانون دانشجویان مستقل دانشگاه امیر کبیر»).

سوم، اتحاد دانشجویان با کارگران

یکی از مسایل محوری برای توفیق در امر مسایل دانشجویی (و یا هر مسئله دمکراتیک) پیوند تنگاتنگ دانشجویان با کارگران پیشرو است.

در تیر ۱۳۷۸ چنین نوشتیم:

«بدیهی است که فعالیت جوانان و دانشجویان به تنهایی و متکی بر خود قادر به پیشبرد مقاصد آنها نمی گردد. تجارب تاریخی و به ویژه تجربه یک هفته مبارزات جوانان در تهران (و سایر شهرها) نشان داده و می دهد که تجمعات دانشجویان هر چند گسترده و هر چند متشکل باشد، در نهایت می تواند منزوی و سرکوب گردد. تنها با پیوستن کارگران، به خصوص کارگران پیشرو، صفوف جوانان و «اتحاد» آنهاست که پایه های رژیم را سست خواهد کرد.

جوانان سوسیالیست می دانند که طبقه کارگر تنها نیروی بلقوه انقلابی در جامعه است. کارگران ایران و متحدان آن (دهقانان فقیر، ملیت های تحت ستم و بخش هایی از زنان) اکثریت جامعه ایران را تشکیل داده و قادر به ایجاد تغییرات بنیادین در جامعه اند. دانشجویان ایران با درگیر کردن کارگران پیشرو و پیوند با آنها نیروی کیفی ای مهمی در راستای سازماندهی فعالیت درازمدت ضد سرمایه داری، بوجود خواهند آورد.» (کارگر سوسیالیست، شماره ۶۶، تیر ۱۳۷۸).

همچنین در شهریور ۱۳۷۸ چنین آورده شد:

«تجربه اخیر نشان داد که دانشجویان تنها با اتکا به نیروی خود قادر به سرنگونی رژیم و جایگزینی آن با حکومت دیگری نیستند. حتی با نیت عمیق انقلابی.

اولاً، دانشجویان بازتاب کننده نظریات کل جامعه هستند. در میان آنها گرایش های نظری متفاوتی وجود دارد. طرفداران «دفتر تحکیم وحدت»، پس از چند روز، آغاز به مباحثات با رژیم کرده و صف اصلی مبارزات را ترک کردند. بنابراین تشکیل یک گرایش سوسیالیستی در میان دانشجویان ضروری است. ایجاد یک تشکل مستقل دانشجویی زمینه را برای مبارزه با نظریات انحرافی در میان آنها هموار می کند.

دوماً، کارگران و سایر زحمتکشان ایران که در اعتراض های اخیر حضور محسوسی نداشتند... (آنها) بایستی همراه با دانشجویان

(کارگران، دانشجویان، زنان، ملیت‌های تحت ستم و دهقانان فقیر) نیز الزاما دانشجویان نمی باشند (گرچه در مقاطع خاصی آنها جرقه های ضروری را ایجاد می کنند). درست بر عکس برای توفیق «نیروی سوم ضد سرمایه داری» هدایت کننده آن بایستی کارگران پیشرو باشند- حتی اگر هم اکنون در صحنه حاضر نباشند.

اما، امروز کارگران پیشرو وارد صحنه مبارزاتی شده اند. همانند دانشجویان، کارگران نیز به ضرورت سازماندهی مستقل کارگری رسیده و در حال فعالیت روزمره در دفاع از مطالباتشان هستند. نقش هر نیروی آزادیخواه، تمرکز، توجه به نقش محوری کارگران پیشرو (و تشکل های مستقل کارگری) و نهایتا پیوند با آن است. تشکیل و هدایت «نیروی سوم ضد سرمایه داری» تنها شیوه پیشبرد مبارزه با استبداد قرون وسطی حاکم است. راه دیگری وجود ندارد. سایر راههای نا مشخص، نا ملموس و نا مرتبط به کارگران پیشرو نهایتا همین نظام را با چهره نوین و البسه جدید حفظ خواهد کرد.

یکی از درسهای جنبش دانشجویی ۱۸ تیر در این امر نهفته است.

شانزده تیر هزار و سیصد و هشتاد

«نمایش همبستگی»

بعد از اخراج جمعی از کارگران شرکت فرش و پتوی تبریز توسط مدیریت این شرکت و بی تفاوتی مدیریت به اعتراضات مختلف کارگران در مورد اخراج همکارانشان، کارگران شرکت فرش و پتوی تبریز با تنظیم بیانیه ای از فرمانداری خواستند که جلوی اخراجها گرفته شود و همه کارگران اخراج شده به سرکارشان باز گردند، چند تن از کارگران که از ترس تهدید به اخراج از طرف مدیریت، در این حرکت اعتراضی فعال نبودند، با توضیح دیگر کارگران مبنی بر این که فردا شما هم ممکن است به این سرنوشت دچار شوید سفره همکارانمان که تا دیروز در کنارمان بودند، امروز خالی است و توضیحاتی در مورد اتحاد کارگری، به این حرکت اعتراضی پیوستند.

کانون مستقل کارگری معتقد است که این شرکت در موقعیت سود دهی خوبی به سر می برد، و بهانه های

باشند. تنها دست های توانای کارگران قادر به خرد کردن ستون فقرات رژیم است. یک اعتصاب کارگری سراسری و نهایتا یک اعتصاب عمومی، پایه و اساس این رژیم را در عرض چند روز در هم خواهد کوبید.» (کارگر سوسیالیست، شماره ۶۷، شهریور ۱۳۷۸).

گرچه جنبش مستقل دانشجویی درسهای بسیار مهم و ارزنده ای را کسب کرده (از قبیل استقلال از دولت و احزاب و ارزیابی صحیح از ماهیت اصلاح طلبان)، اما در مورد پیوند دانشجویان و کارگران همواره مطالب کم رنگ و غیر عمده عنوان می شوند.

یکی از تشکلات مستقل دانشجویی چنین می نویسد:

«۱۸ خرداد و تغییر آرایش نیروهای سیاسی در ایران مجالی برای جنبش دانشجویی است که بتواند خود را دوباره مورد نقد قرار داده و به بازسازی خود بپردازد این یک فرصت طلایی برای دانشجویان هست که بتوانند با استقلال خود هدایت نیروی سوم را که متشکل از نیروهای درون جامعه است و تعلقات نا گسستنی با مدرنیته و حوزه های عقلانی دارد، بدست گیرند و سرنوشت ملت ایران را به نحو احسن رقم زنند.» (اطلاعیه ۱۲/۴/۱۳۸۰ «کانون دانشجویان مستقل دانشگاه امیر کبیر»).

در مورد نقل قول بالا چند نکته قابل ذکر است:

اول، یکی از نکات عمده «نقد» به مبارزات جنبش دانشجویی دوره پیش بایستی بر عدم وجود پیوند تنگاتنگ با جنبش کارگری ارزیابی گردد. «پیشقراول مبارزات آزادیخواهانه» (دانشجویان) زمانی پیشقراولی خود را اثبات خواهند که تنها نیروی تعیین کننده در جامعه (کارگران) را به مبارزات خود متقاعد کنند. این پیوند نیز تنها از طریق فعالیت و عمل مشترک با کارگران (به ویژه کارگران پیشرو) طی دوره ای قابل دسترسی است.

دوم، مفهوم «نیروی سوم» امروز باید با صراحت بیان شود. امروز بسیاری از نیروها و افراد با تعلقات نظری و سیاسی به اصلاح طلبان و سرمایه داران، تحت لوای دفاع از «مدرنیته و حوزه های عقلانی»، خود را بخشی از نیروی سوم می پندارند. برای نمونه، طبرزدی ها، گنجی ها، رضا پهلوی ها، ملی گرایان نهضت آزادی، سوسیال دمکرات های طرفدار نظام سرمایه داری غربی... همه خود را متعلق به نیروی سوم می پندارند. اما نیروی سومی که مد نظر کارگران و دانشجویان پیشرو است، نیروی ضد سرمایه داری و مترقی جامعه است. نیروی است که نه تنها با «استبداد» حزب الله مخالف است که با «استبداد» نظام سرمایه داری نیز توافق ندارد. هدایت کننده این نیروی عظیم اجتماعی

کارگران جامکو

ادامه از ص ۱

این چه سیاستی است که شرکت فعال را به آدمهای منفعت طلب و بی صلاحیت (به قول محبوب) واگذار می کند و آنها هم شرکت را به رکود می کشانند؟ چطور می شود جلوی این سیاستها را گرفت؟ با حقوقهای عقب افتاده کارگران چکار باید کرد؟ هر روز که نمی شود برای چندرغاز حقوق در هول و هراس بود. زندگی ما فلج شده است. در بین ما هستند کارگرانی که هست و نیستشان را فروخته اند و دیگر تا آخر عمر هم نمی توانند وسایلی را که فروخته اند دوباره خریداری کنند. چرا باید کارگران تاوان این واگذاری های غلط را بدهند..... موج موج کارگران را اخراج می کنند، صدها کارخانه تعطیل شده و دهها درد بی درمان دیگر، خانه کارگر در این موارد چه برنامه ای دارد؟ کدام قدم مثبت را برداشته است؟ برای خروج از این بحران پیشنهاد محبوب و خانه کارگر چیست؟ پیشنهاد کانون این است که «حقوقها را پرداخت کنید، نقدینگی و مواد اولیه را تامین کنید، خود کارگران خط تولید را راه اندازی می کنند». بارها گفته ایم که خود کارگران بهتر از صاحبان منفعت طلب و بی صلاحیت این شرکتها، می توانند واحدهای تولیدی را اداره کنند.

«کانون مستقل کارگری»

۶ تیر ۱۳۸۰

تا کنون در حدود ۱۰۰ امضا شامل امضا های اتحادیه های کارگری، شخصیت ها و گروههای سیاسی در رابطه با حمایت از کارگران زندانی اصفهان جمع آوری شده است. رجوع شود به سایت:

«شبکه همبستگی کارگری»

<http://iwsn.topcities.com>

«عمل کارگری» شماره ۲

نشریه انگلیسی «شبکه همبستگی کارگری»

به زودی منتشر می شود.

مدیریت برای اخراج کارگران برای به جیب زدن سود بیشتر است. کانون مستقل کارگری معتقد است. در شرایطی که هیچ شکل مستقلی نیست، در شرایطی که خانه کارگر با دیدن این اجحافات، با دیدن پایمال شدن حقوق کارگران فقط خمیازه می کشد، این خود کارگراند که دفاع از حقوق یکدیگر را به دوش می کشند تا نان به سفره هم ببرند و بذر اتحاد بپاشند.

«کانون مستقل کارگری»

۲ تیر ۱۳۸۰

«اگر لوازم اولیه داشته باشیم خودمان خط

تولید را فعال می کنیم»

در شرایطی که تلویزیونهای تولیدی شرکت به قیمت خوب در بازار فروخته می شود و متقاضی هم دارد، در شرایطی که می توان بیش از ۵۰ تلویزیون رنگی و بیش از ۲۰۰ تلویزیون سیاه و سفید، با همین پرسنل و با همین امکانات تولید کرد، به خاطر بی لیاقتی مدیران کارخانه، تولید شرکت باید به رکود کشیده شود و کارگران از عقب افتادن حقوق و مزایا رنج ببرند و به خاطر بدهکاری مدیران به سازمان تامین اجتماعی، بیمه و دیگر امکانات بیمه اجتماعی کارگران به مخاطره بیافتد.

این گوشه ای از صحبت های کارگران کوه فرد اصفهان در تجمع اعتراضی اشان بود. کوه فرد اصفهان همان نا سیونال سابق است که لوازم صوتی و تصویری تولید می کند. کارگران می گویند حالا که مدیران این شرکت خود را از چشم کارگران پنهان کرده اند و جوابگوی کارگران نیستند، دولت به هر شکل ممکن حقوق و مزایای عقب افتاده ما را پرداخت کرده و لوازم اولیه را تامین کند تا ما خط تولید را راه اندازی کنیم.

«کانون مستقل کارگری»

۴ تیر ۱۳۸۰

گلوبالیزاسیون یا جهانی شدن سرمایه

عصر جدیدی در دنیای نظام سرمایه داری است؟

(۲)

بخش اول این مقاله در شماره پیش انتشار یافت

فراسوی سرمایه چند ملیتی

یکی از طرفداران گلوبالیزاسیون مینویسد: «رسیدن به این مرحله از نظم جهانی ناشی از ادغام چند صد غول سرمایه دار است که قدرت اکثر آنها از هر کشوری در جهان بیشتر است. اتومبیل سازی فورد، به مراتب اقتصادی بزرگتر از عربستان سعودی و نیروژ دارد. فروش سالیانه شرکت «فیلیپ موریس» از درآمد سالیانه دولت استرالیا بیشتر است.»

آنهايي که جهانی شدن سرمایه را به مرحله اجرا گذاشته اند، در واقع شرکتهای چند ملیتی را آلترناتیوی بجای حکومت ملی هر کشوری در سازماندهی تولید، میبینند. صرف ابعادی که چرخ این سیاست اقتصادی را به حرکت در میآورد، وزنه این شرکتهای در مقایسه با سایر موسسات بالا میبرد. در طول یک سال بین ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۱، ۱۳۵ شرکت چند ملیتی، فروشی بالا تر از ۱۰ میلیارد دلار و در همین مدت، ۶۰ کشور جهان رویهمرفته، کمتر از ۱۰ میلیارد دلار درآمد ملی داشتند.

به نسبت بالا رفتن تعداد این شرکتهای چند ملیتی، تمرکز سرمایه هم بیشتر شده است. ۷۰ درصد تمام سرمایه گذاریهای مستقیم خارجی بوسیله ۳۰۰ شرکت چند ملیتی انجام شده و ۲۵ درصد کل سرمایه در اختیار آنها میباشد. در حالیکه شرکتهای چند ملیتی مدتهاست وجود داشته اند، آنان که در پی جهانی کردن سرمایه هستند، مصرانه ادعا دارند که جهانی شدن سرمایه یا گلوبالیزاسیون یک تغییر کیفی است. در حالیکه در این دوران تنها ابعاد این موسسات غول آسا پهناورتر شده است.

در این میان، منوبلها اهمیت کمتری در مقایسه با «گسترش ابعاد جهانی» شرکتهای چند ملیتی پیدا میکند. درآمد برخی از بزرگترین شرکتهای، مانند «آی بی ام» و «آی سی آی» حاصل فروش آنها در سایر کشورها است. «نستله»، یکی از نمونه های برجسته در این مورد میباشد. ۹۸ درصد فروش محصولات نستله در خارج از کشور سوئیس صورت میگیرد.

قدرت شرکتهای چند ملیتی در حدی است که حتی قویترین کشورها را از پا در میآورد. برای مثال، سیاست دولت کانادا برای استفاده از داروهای ژنریک و حمایت آن از داروهای ارزان، آن دولت را در دام فشار از بالای صنایع داروسازی انداخت.

این ابعاد جهانی تنها منحصر به تجارت نیست. این تغییر ساختار جهانی در مقیاس بسیار بزرگی در زمینه های دیگر سرمایه داری، ادغام شرکتهای و سیاستهای مشترک آنها (خصوصاً در زمینه های در حال رشد سرمایه) اتفاق افتاده است. دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ در روند جا به جایی سرمایه بوسیله این شرکتهای چند ملیتی، چهره برجسته بهره برداری از نیروی کار ارزان یا افزایش تولید بوده است، مانند کارخانجاتی که در مرز بین ایالات متحده آمریکا و مکزیک تأسیس شدند.

امر تولید الزاماً نباید در کشورهای عقب نگهداشته شده انجام گیرد، بلکه مابین زمینه های صنعتی در حال رشد یا بلوک سرمایه داری جا به جا میشود. مثلاً «گراند متروپولتن» تولید کارخانه «گرین جانت فود» را از کانادا به مکزیک انتقال داد، کارخانه «بندیکس» تولید خود را از کانادا به ایالت کارولینای جنوبی آمریکا منتقل کرد. شرکتهای مشترک المنافع ژاپن و کره جنوبی، کارخانه های خود را به بخشهایی از «ویلز» در مجمع الجزایر بریتانیا که نیروی کار بسیار ارزان دارد، انتقال دادند.

در آستانه سال ۱۹۹۱، بیش از نیمی از صادرات و واردات ایالات متحده آمریکا در واقع، انتقال اجراء و خدمات درونی شرکتهای بود که بیشترشان هم شرکتهای چند ملیتی بودند که نهاد اولیه اشان در خود آمریکا پایه گذاری شده بود. از پی این نوع روابط تجاری، مدیر کل کارخانجات ساعت سازی «بولو وا» اینطور اظهار نظر میکند: «ما قادر هستیم تا رقابت خارجی را از پای در آوریم، زیرا که ما خود، همان رقابت هستیم.»

ترکیب ابعاد جهانی این سیاست اقتصادی با تکنولوژی جدید، باعث آن شد که برخی از این شرکتهای با علاقه زیادی از فرا ملیتی شدن خود استقبال کنند، زیرا که این ایده، هدف آنها را در بی ملیت کردن شرکتهای، یاری میداد. بقول یکی از مدیران عامل آی بی ام: «آی بی ام در حد قابل ملاحظه ای موفق شده است تا آمریکائی بودن خود را از بین ببرد.»

هیرست و تامسون، این تعریف از بی کشور شدن شرکتهای فرا ملیتی را زیر سؤال میبرند. از نظر آنها تنها چند شرکت چند ملیتی به مرحله «فرا ملیتی» رسیده و توانسته از مرز قوانین درون مرزی سایر کشورها عبور کرده و استقلال عمل بیابد.

بحث ایندو، اینستکه با وجود اینکه در دهه ۱۹۸۰، سرمایه گذاریهای مستقیم خارجی در اشکال مختلف مثل فروش کالا، میزان امکانات، مالکیت بر کمکهای مالی و سایر وابستگیها، رشد بسیار قابل ملاحظه ای را در زمینه سود داشته، اما شرکتیهای چند ملیتی باز هم پایه در وطن خود داشتند. مثلاً شرکتیهای چند ملیتی با اصالته ژاپنی، ۹۲ درصد از امکانات کارخانه ای و ۹۷ درصد از امکانات سرویس دهی خود را در سال ۱۹۹۳ در همان ژاپن داشتند. در همین سال، آمریکا به ترتیب، ۷۰ درصد و ۷۴ درصد از همان امکانات را در خود آمریکا ارائه داد.

بیشتر شرکتیهای اروپائی، پایه ضعیف تری در کشور مادر دارند، اما امکانات و فروش عمده آنها در همان اروپا است. هیرست و تامسون از آمار و تجزیه و تحلیل خود، اینگونه نتیجه میگیرند که «شرکتیهای بین المللی در زمینه فعالیت خود، هنوز هم بطور عمده به کشور مادر محدود شده و در نتیجه کلاً در کشور خود، باقی و همواره بشکل شرکتیهای چند ملیتی، بجای فرا ملیتی، برجا میمانند.»

هیرست و تامسون سپس، اینطور نتیجه میگیرند که «در حقیقت، شرکتیهای فرا ملیتی، ظاهراً بسیار کمیاب است» و آن میزان از افزایش گردش سرمایه، تغییر مهمی در تولیدات کشورهای در حال رشد، ایجاد نکرده است.

بحث آنها اینستکه برعکس، سرمایه گذاریهای مستقیم خارجی عمدتاً مابین زمینه های اقتصادی اصلی جا به جا میشود. اقتصاد «جهانی شده»، اقتصادی است بسیار متمرکز. منبع اصلی حدود ۹۰ درصد از سرمایه سرمایه گذاریهای مستقیم خارجی در ۱۰ کشور پیشرفته جهان و دو سوم آن در چهار کشور آمریکا، انگلستان، ژاپن و آلمان قرار دارد. اضافه بر این، سه چهارم این سرمایه گذاریهای مستقیم خارجی به کشورهای آمریکای شمالی، اروپا و ژاپن میروند. ۱۰۰ شرکت از بزرگترین شرکتیهای چند ملیتی، صاحب ۳۳ درصد کل سهام سرمایه گذاریهای مستقیم خارجی است.

این آمار لذا نشان میدهد، آنچه که در حال اتفاق افتادن است، جهانی شدن اقتصاد نیست، بلکه اقتصادی است متمرکز، در مثالی از بلوک اروپا، ژاپن و ایالات متحده. در نتیجه، معقولانه تر خواهد بود که به جای لفظ «جهانی شدن سرمایه» از لفظ «جا به جا شدن سرمایه» استفاده شود.

علاوه براین، طرفداران نظریه «رسیدن به ابعاد جهانی»، قبل از اینکه بتوانند خود را از قید قوانین داخلی کشورهای مختلف

برهانند، میباید بپذیرند که حتی یک شرکت فرا ملیتی مانند فیلیپ موریس هم نیاز به حمایت دولت آمریکا و موسساتی دارد که عمدتاً آمریکائی هستند.

کمکهای که آمریکا در زمینه غلات و برنج به کشورهای کمتر پیشرفته، می کند باعث میشود که آنها نتوانند به خود کفائی لازم دست یابند، مثل مکزیک که در بلوک تجاری آمریکا به دام افتاده است. به همین ترتیب هم وقتی فیلیپ موریس میخواهد زمینه تجارت توتون خود را با تجارت مواد غذایی گسترش دهد، از دولت ملی برای دسترسی به بازارهای مربوطه کمک میگیرد.

بیشتر شرکتیهای فرا ملیتی برای رسیدن به این منظور از بودجه های کلان خود برای به خدمت گرفتن این دولتهای ملی و پیاده کردن قوانین لازم از طریق پارلمان آنها، همانند آژانسهای بین المللی، استفاده میکنند: «کمپانی های جهانی هنوز هم چشم امیدشان به دولتهای وطنشان است تا از آنها در بازارهای موجود حمایت و راه نفوذ این شرکتها را در بازارهای دیگر هم باز کرده و سطح دستمزدها و مخارج محیطی را به نفع این شرکتها پایین نگهداشته و در موارد مختلف به اینها کمک کنند.»

آشکارترین راهی که نشانگر حمایت دولت ملی از سرمایه و حمایت حکومت یک کشور از سرمایه ملی است، کنترلی میباشد که بر نیروی کار گذارده میگردد. این کنترل شامل قوانین دولتی در زمینه قراردادهای کاری بین کارگر و کارفرما و قوانین مجلس است که بر قدرت عملکرد اتحادیه های کارگری تأثیر منفی میگذارد.

از حمله وحشیانه بر اعتصابات کارگری نیجریه و زندانی شدن کارگران گرفته تا قوانین ضدکارگری بریتانیا، دولت ملی همواره دستگاهی حیاتی برای گردش سرمایه است.

دولتهای ملی همچنین جا به جایی نیروی کار را کنترل میکنند. طرفداران تز گلوبالیزاسیون، بر اساس دیدشان از مسئله، میگویند که یا نیروی کار قابل انتقال است و یا سرمایه دائماً در جستجوی پیدا کردن نیروی کار ارزان میباشد. در تخمین های آمده، گفته میشود که سالیانه ۷۵ میلیون نفر، کشورهای فقیر را ترک میکنند. البته این بدان معنی نیست که این مهاجرتها آسان انجام میشود. مهاجرت نیروی کار کارگری همواره تحت کنترل شدید قرار دارد.

در حالیکه جا به جایی نیروی کار، مابین کشورهای اتحادیه اروپا آزاد شده، اما بر اساس همین قوانین از اروپا یک «قلعه» ساخته است که در آن هفت کشور اروپا، طبق «قرارداد شنگن» در قلب

سرمایه گذاریهای مستقیم خارجی نیست که در زمینه تجارت هم بهمین گونه است.

طبق آخرین گزارش سازمان ملل متحد در زمینه سرمایه گذاری بین المللی، سرمایه گذاریهای مستقیم خارجی همواره در حال افزایش بوده است. سرمایه گذاری جهانی در سال ۱۹۹۵، ۴۰ درصد افزایش نشان داد، یعنی مبلغ ۳۱۵ میلیارد دلار. قسمت اعظم این مبلغ را البته در کشورهای صنعتی بزرگ میابیم، اما درصد میزان سرمایه ای که به کشورهای در حال رشد سرازیر شده نیز از همیشه بالاتر بوده است.

بحث هیرست و تامسون در کل اینستکه گردش سرمایه در سالهای بین ۱۹۰۰ و ۱۹۱۴ بیشتر از گردش سرمایه در دهه ۱۹۸۰ بوده، اما «پدیده غیرقابل انکار» رشد گردش پول در سطح جهان را در دوره اخیر قبول دارند.

آنها این را مدیون نرخ ثابت ارز در دهه ۱۹۷۰ دانسته و این رشد را «خاص» این دوران از سرمایه داری بین المللی می‌شناسند. در حقیقت، ترکیب سیاستهای نئولیبرال دهه ۱۹۸۰، «باز بودن» بازار پول و تکنولوژی جدید بود که باعث رشد فوق العاده «پول داغ» گردید. روابط روزانه معمول با کشورهای خارجی، اکنون به ۱/۳ هزار میلیارد لیره انگلستان رسیده است. ۲۳ مورد خرید سهام در کشورهای خارجی برای آمریکا، سود ۳ درصد سال ۱۹۷۰ را به سود ۱۳۶ درصد در سال ۱۹۹۵ رسانیده است.

اما سؤال مورد نظر در اینجا اینستکه آیا انتقال بازار پول بین المللی در دهه ۱۹۸۰، شاهی است بر «رهائی» سرمایه از چنگ دولت ملی یا کنترل بین المللی؟ این نکته ما را به اصل مطلب در زمینه جهانی کردن سرمایه میرساند. آیا دولتهای ملی هیچگونه کنترلی بر سرمایه بین المللی دارند؟ آیا بنگاههای دیگری هم هستند که از منافع بورژوازی دفاع میکنند؟ آیا رقابت در نظام سرمایه داری آلترناتیوهای مختلفی را در مسیر خود دارد؟

در نظر طرفداران تز جهانی شدن سرمایه، سرمایه مرزهای دولتهای ملی را شکسته است. مثلاً به نظر «بارنت» و «کاوانا»، دولت ملی جدید «بیشتر و بیشتر به یک بنگاه عصر پیشین» شباهت پیدا کرده است.

برای «ومی»، یکی دیگر از این طرفداران، «...دولتهای ملی نقداً نقش خود را بعنوان واحدهای سهام در اقتصاد جهانی امروز که دیگر مرز نمی‌شناسد، گم کرده اند.»

آن واقع میشود. البته در اینکه انتقادات هیرست و تامسون به نفع جهانی کنندگان سرمایه است، شکی نیست. اما در محاسبات آنها و نتیجه گیریهایشان چند اشکال وجود دارد.

یکی اینکه به نظر میرسد که ایندو بهائی به تمایل شدیدی که در همکاری بین کمپانیهای چند ملیتی با سرمایه های کوچکتر داخلی این کشورها یا سرمایه های ملی ای که در دست دولتهای ملی آنها است، نداده و آماری که در اینجا ارائه کرده اند، این کنترتهای کوچکتر را نادیده گرفته و در نتیجه، میزان قدرت و ابعاد این منوبلهای بین المللی را دست کم میگیرند.

دیگر اینکه با نگاهی به تجربه بدست آمده از انتهای دیگر این طیف، یعنی با بررسی وضعیت شرکتهای چند ملیتی که ریشه در ژاپن و آمریکا دارد، ناگهان با اختلاف فاحشی روبرو میگردیم. شرکتهای انگلیسی در خود آن کشور، فقط ۳۶ درصد فروش داشته و تنها ۳۹ درصد دارائی خود را در بریتانیای کبیر نگهدارند.

و بالاخره اینکه هیرست و تامسون به این نکته اهمیت نمیدهند که ریشه ملی بعنوان یک شاخص برای شرکتهای جهانی بزرگ که واقعاً چند ملیتی هستند، مرتب اهمیت خود را از دست داده است.

تجارت و امور مالی

در طول دهه پیش، تجارت با سرعتی دو برابر تولید، رشد کرد. حتی ایالات متحده آمریکا که در داخل کشور خود بازار بزرگی دارد، طی چند دهه گذشته، افزایش نسبی در زمینه تجارت داشته است. مثلاً در سال ۱۹۶۵ جمع کل واردات و صادرات آمریکا ۱۰ درصد کل تولید ملی بود. در حالیکه در سال ۱۹۹۰ این نسبت به ۲۵ درصد رسید.

آنانکه در پی جهانی کردن سرمایه هستند، روی این آمار بعنوان پیشرفت، تکیه میکنند. حتی هیرست و تامسون هم میگویند که بین سالهای ۱۹۸۳ و ۱۹۹۰ سرمایه گذاریهای مستقیم خارجی، بطور متوسط، سالیانه ۳۴ درصد افزایش داشته است. اما در اینجا سؤالی که برای آنها مطرح میشود، اینستکه آیا این یک «تغییر ساختاری نیرومندی است» یا یک دوره دیگر از شکوفائی.

نتیجه گیری آنها هم اینستکه بهیچوجه به دوران پیش از دهه ۱۹۸۰ نمیشود برگشت و تکرار موجی هم که در اوائل دهه ۱۹۹۰ تجربه کردیم، ممکن به نظر نمیرسد، مگر اینکه همزمان نسبت رشد را بالا برد. حقیقت اینستکه تمام علائم موجود، گویای آنستکه این «رشد» در حال حاضر وجود دارد و این تنها شامل

هستند و هم دارند نقش فعالتر در این رابطه پیدا میکنند. نقش آنها اینستکه آماده باشند تا در صورت بحران مالی به نجات بزرگترین شرکتها بشتابند. تجدید نظر در برنامه صندوق جهانی پول و سیاستهای همه جانبه آن در زمینه دخالت در مسائل اقتصادی کشورهای کمتر پیشرفته، در واقع وضع این کشورها را بحرانیتر و وخیم تر از گذشته کرده است.»

دلیل اصلی انتخاب یک پول واحد برای کشورهای اروپائی در سال ۱۹۹۹ هم دقیقاً همین بود که از آن طریق بتوان دولتهای کوچک اروپا را در برابر تأثیراتی که تغییرات خود به خودی اقتصادی بر یک بازار خاص میگذارد، حمایت کرد؛ کاری که همانطور که انتظار میرفت اساساً به نفع سرمایه های انگلیسی و آلمانی تمام شد. این توافق به این شرط انجام شد که دولتهای کشورهای کوچکتر از طریق یک بانک فدرال اروپائی، کنترلی بر سیاست گردش پولی داشته باشند.

در اینجا یک «دولت ملی» در واقع شکل یک «دولت» پان اروپائی را بخود گرفته است. اما مکانیزم کنترل آن، خارج از دست این دولتهای ملی نیست، بلکه مانند ابزاری در دست آنها است. این نقطه کور در بحث طرفداران جهانی شدن سرمایه، ناشی از نادیده گرفتن این حقیقت است که تضاد واقعی بین دولت ملی و سرمایه جهانی شده، در حال حاضر و آینده نزدیک، در حال منطقه ای ساختن اقتصاد بین المللی و رشد سیاستهای پان ملی گشته است.

در این مورد، هیرست و تامسون، از انتهای دیگر طیف حرکت کرده و لذا اشتباه برعکسی میکنند. آنها میدان دخالت دولتهای ملی را میبینند و متوجه مقرارتی که مسئولان فراملیتی و سازمانهای منطقه ای میگذارند، هستند. هیرست و تامسون همچنین معتقدند که دولتهای ملی هنوز هم در کنترل اقتصاد بین المللی فعال بوده و بیشتر از اینهم میتوانند دخالت داشته باشند.

چیزیکه آنها متوجه نیستند، اینستکه شکلی که این دخالت بخود دارد، نتیجه عقلانی از یک مباحثه «منطقی» بین شرکای بین المللی نیست که حاصل فشار طرفین بر یکدیگر و تحریک ملیتهای امپریالیستی اصلی میباشد.

برای مثال، در سالهای ۱۹۸۷/۸۸، انگلستان و آمریکا تمام کشورهای «جی ۱۰» را وادار کردند، قانون «نسبت سرمایه کافی» خود را بر بانکهای کشورهای خود تحمیل کنند، تا از این طریق بحران اقتصادی بانکهای بین المللی را پدید آورند. این دو

«واترز»، یک طرفدار دیگر، در بحث خود آورده است که توضیحات مختلفی که در باره اقتصاد بین المللی بجای جهانی آمده «...قدرت سازمانهای بین المللی و فراملیتی بر روی دولتهای ملی» را نادیده میگیرند.

این دیدگاه به دو دلیل غلط است. یکی بدلیل اینکه دولتهای ملی را قربانی پاسیو جهانی شدن سرمایه شرکتهای چند ملیتی میداند. دیگر اینکه، بطور کلی قبول ندارد که در طول ده سال گذشته و در ابعاد گسترده ای این دولتها کوشیده اند تا با دخالت خود از تأثیرهای منفی جا بجائی های لجام گسیخته سرمایه جلوگیری کنند.

بحث طرفداران جهانی شدن سرمایه، نشانگر آنستکه آنان بهیچوجه قادر نیستند دریابند که ابعاد باز بودن اقتصاد جهانی ونیروی محرکه ای که آنرا فرای قوانین کشورهای مختلف سوق داد، تنها منفعتی یک جانبه برای کشورهای امپریالیستی دهه ۱۹۷۰ بهمراه آورد.

در دهه ۱۹۷۰، دولتهای ایالات متحده آمریکا و بریتانیای کبیر، در اتحادی با بخشهای مالی و صنعتی بزرگ و اصلی، یک فکر داشتند و آنهم این بود که در جهت حفظ منافع ملی خود، سایر کشورها را وادار کنند تا در بازار اقتصادی خود را به روی آنها بگشایند.

آنها «هبری بازار» را بر روی اغلب تولیدات اقتصادی در دست داشتند و از این برتری در رقابت به نفع خود استفاده کردند. در این مسیر آمریکا و انگلستان، سایر کشورها را مجبور کردند تا یا از آنها پیروی کنند و یا بیش از پیش در بازار سهام ببازند.

دیگر اینکه، دولتهای ملی هم در جهت گیری و محدود کردن تأثیرات منفی جا بجائی سرمایه نقش دارند. وقتی بازار ارز در سال ۱۹۹۲ خراب شد، دولتهای پرتغال، اسپانیا و ایرلند فوراً دخالت کرده و با حمایت خود، ارز کشور را نجات دادند. دولت آمریکا هم در سال ۱۹۹۴، در پی سقوط ارز کشور مکزیک، با دخالت همه جانبه خود، کلاً سهامداران آمریکائی را از پنجاه میلیون دلار ضرر نجات داد.

در اوائل دهه ۱۹۹۰، دولت آمریکا یکبار دیگر به نجات وامها و پس اندازها شتافت، تا از ضربه رکود اقتصادی بعد از ۱۹۸۹ آسیب نینند.

در این مورد، «جویس کولکو» بحث واقع بینانه تری از دیگر طرفداران جهانی شدن سرمایه دارد. او میگوید: «دولتهای ملی هم در حال کنار کشیدن خود از دخالت مستقیم در اقتصاد

رفرمیستی آنها میتوان گرفت و اگرچه از نظر آنها هیچگونه اقتصاد جهانی شده ای وجود نداشته و بوجود نخواهد آمد، اما آنچه که هست تنها «...یک اقتصاد باز در سطح جهان است بر پایه دخالت کشورهای معامله کننده و مقرراتی که کم یا زیاد بر پایه سیاستهای دولتهای ملی وموسسات فراملیتی تعیین میگردد.» درحالیکه جهانی کنندگان سرمایه با دیدی عقلایی «آینده را آشفته» تصویر میکنند، رفرمیستهای «ضدگلوبالیزاسیون» نوید رژیمی آرام و صلح جو را میدهند که از طریق اروپا، ژاپن و آمریکا و موسسات بین المللی مقرراتی را پیاده خواهند کرد که از نابرابریها ونوسانات شدید بازارهای اقتصادی جلوگیری خواهد نمود. لذا «اشکال مختلف کنترل و بهبود وضع اجتماعی، با تغییرات ناچیزی بدست قشر ثروتمند کلیدی، با سرعت نسبتاً خوبی ممکن خواهد شد.»

در واقع این بهبود، بستگی به الطاف و بخشش مردان پولداری خواهد داشت که وقتی در کلوهای خود بدور هم جمع میشوند، معاملات خود را با برخوردی دوستانه و موفقیت آمیز تر انجام دهند. فراموش نشود که بهای آنها البته فقرا باید بپردازند. این نتیجه ای است که ما تا کنون از معاملات انجام شده در تجارت جهانی بدست آورده ایم. قدرتمندترین کشورها میتوانند برای مدت کوتاهی یک اقتصاد «باز» در سطح جهان داشته باشند. نتیجه اینکه کشورهای فقیر آفریقائی کلاً محتاج زمینهای کشاورزی آمریکا شده و حمایت از صنایع جدید در کشورهای کمتر توسعه یافته سخت تر وسخت تر میگردد. از سوی دیگر روند رشد تجارت و سرمایه گذاری در این بلوکها، خود نشاندهنده آنستکه موانع بین خود اینها آماده سربلند کردن هستند.

هیرست و تامسون، مانند خیلی از همظرانشان، امکان بوجود آمدن جنگ بین خود امپریالستها را بر سر همین مسئله نمیبینند. آنها معتقدند که خصلت ابزار جنگی مدرن، از بروز جنگ جلوگیری میکند: «بنابراین نیروهای نظامی، در اصل فاکتور نامربوطی در رابطه با دولتهای کشورهای پیشرفته عمده با یکدیگر میگردد.»

یک دید تیزبین میباید بتواند در منطقه بالکان و آفریقای مرکزی، ناظر رشد رقابت شدید بین امپریالیستها باشد. اینها صرفاً جنگهای محدودی، تنها در «اطراف» ما نیستند، بلکه هشدار دهنده اختلافات بعدی میباشند، مگر اینکه طبقه کارگر بین المللی بتواند

کشور تمام بانکهای را که از این کار خودداری کردند، به غیر از بانک نیویورک و بانک لندن، تهدید نمودند.

به همین نحو در سال ۱۹۸۸ «منافع ملی» آمریکا ایجاب میکرد تا به پول مواد مخدر که از طریق بانکها جا به جا میشد، حمله کند. در نتیجه آن، دولت آمریکا به تهدید بانکهای ضعیف پرداخت و از درون این عمل مقررات جدیدی بیرون آمد. در این مورد هم، هیرست و تامسون مرتکب یک اشتباه دیگر میشوند. آنها توانائی موسسات بین المللی را در رابطه با ایجاد مقررات لازم برای برخورد با نتایج نامطلوب نظام اقتصاد بین المللی، بیش از حد واقعی میبینند. هیرست و تامسون کور کورانه مدعی هستند که: «حرکت، اکنون بطرف بازنگری به مقررات» توسط این مسئولان بین المللی است.

دلیل اینکه نمیشود با این نظریات همسو شد، اینستکه بازار روزانه درآمد سرانه در بازار اقتصادی بین سالهای ۱۹۸۶ تا ۱۹۹۲ سه برابر شده است. نسبت خزانه بانکهای دولتی در رابطه با این درآمد سرانه بازار اقتصاد، از نسبت ۱/۵ به سه در سال ۱۹۸۳ به نسبت

۱/۵ به صفر در سال ۱۹۹۵ کاهش یافته است. جمع کل که برابر با

۱/۳ هزار میلیارد تخمین زده شده است، دو برابر جمع کل خزانه تمام دولتهای «جی ۵» میباشد.

در حالیکه صندوق بین المللی پول و بانک جهانی، کنترل بازار را در دست گرفته اند، تمام مسیر لیبرال شدن در طول ۲۰ سال گذشته، به نفع اقتصاد خصوصی تمام شده و هیچگونه سودی برای بانکهای دولتی یا پول در گردش بین این دولتها، نداشته است.

آیا این یک بحران است یا رفرم؟

از آنجائیکه طرفداران تز جهانی شدن پول، به نقش دولتها کم بها میدهند، به همین ترتیب به اختلافی که از این راه بین دولتها ایجاد میشود هم اهمیتی نمیدهند، حتی امکان بوجود آمدن جنگ بین المللی.

برای مثال «بارنت» و «کاوانا» میگویند که: «به نظر ما، تضادهای سیاسی اساسی در آغاز قرن جدید، مابین ملتها و یا حتی مابین بلوکهای تجاری نخواهد بود، بلکه بین نیروهای گلوبالیزاسیون و نیروهای محلی برای حفظ حیات بوجود خواهد آمد.»

هیرست وتامسون از سوی دیگر، به یک نتیجه واهی رسیده و آینده را در صلح و امنیت میبینند. این نتیجه را از دیدگاه

در چنین شرایطی دیگر بازگشت به عقب در مسیر و مقیاس جا به جایی سرمایه و بی در وپیکری اقتصاد در سطح جهان، حاصل عقل و شعور موسسات بین المللی نخواهد بود، بلکه نتیجه بروز بحرانهای خواهد بود که قدرتهای امپریالیستی را وادار به پیدا کردن راه حل خواهد کرد و آنها هم مطابق منافع ملی خود به رفع آن بحرانها اقدام مینمایند. البته آن راه حلها هم به قیمت رقابتهای بین خودشان انجام خواهد پذیرفت. در اینجا است که طبقه کارگر و بخصوص جنبشهای کارگری سازماندهی شده میتوانند دخالت کنند. اما چگونه؟

جهانی کردن مبارزه طبقاتی

رادیکالترین طرفداران جهانی شدن سرمایه که بر ابعاد و قدرت طبقه سرمایه دار جدید فراملیتی تکیه میکنند، خود در باطن بسیار بدبین هستند. فروپاشی استالینیزم، باعث شده است که آنها به این باور برسند که سرمایه جهانی بی رقیب است. اگر دولت ملی قدرت وضع قانون و مقررات خود را تسلیم سرمایه کرده است، دیگر گرفتن قدرت بدست احزاب رفرمیستی چه معنی و مفهومی دارد؟

اگر قدرت پول و سرمایه انقدر زیاد است که با کوشش چند کشور هم کنترل آن میسر نیست، پس چه امیدی برای تغییر اجتماعی باقی میماند؟ جنبشهای کارگری ضعیف و منزوی از یکدیگر است، در حالیکه طبقه سرمایه دار در سطح بین المللی متحد میباشد.

سوسیالیستهای انقلابی، بیش از این اجازه بین المللی کردن اقتصاد را در سطح جهان نمیدهند. مکانیزم رفرمیستی سنتی که قرار بود جا به جایی سرمایه را محدود کند، شکست خورده از آب در آمد و دلیل آنهم روشن است: آنها مالکیت خصوصی را بر منابع ثروت و نیروی تولیدی را در اختیار تعدادی شرکتها و بانکهای اصلی گذاشتند. بستن مالیات بر این ثروتها و کنترل جهت حرکت سرمایه هم برنامه های ناموفقی شدند.

انقلابات خیلی به ندرت همزمان در چند کشور رخ میدهند. اموال دولتهای انقلابی در سطح بین المللی مصادره میشود؛ ارز این کشورها ناگهان سقوط کرده و یا غیر قابل تبدیل میشود. الگوهای تجاری به احتمال زیاد از بین میرود و دسترسی به بازار سرمایه بین المللی برای سرمایه گذاری بر روی صنایع و نظیر آن بسیار دشوار میگردد.

در سطح «جهانی» در برابر آنارشیزمی که نظام سرمایه داری ایجاد کرده، بایستد.

مارکسیستها به مسئله «گلوبالیزاسیون» اما از زاویه ای دیگر برخورد میکنند. ما اول بدنبال تعریف و درک خصلت ومحدودیتهای مرحله کنونی سرمایه داری بین المللی هستیم. در این مورد هیرست و تامسون به درستی بر نکات تداوم آن در پس مراحل قبلی عصر سرمایه داری اشاره کرده و بر مبانی ملی و محدودیتها و وابستگی و ارتباط آنها با دولتهای ملی تکیه میکنند. چیزی که در اینجا بدان کم بها داده میشود، مقیاس پیشرفتهای اخیر و پتانسیل آنها در از بین بردن کوششهای مشترک دولتهای ملی است.

طرفداران سرسخت تز جهانی شدن سرمایه، از سوی دیگر، بسادگی روند این عمل را مرحله نهائی و حقیقت امر میندازند و در این راه به گرایشهای متضادی که در درون خود نظام بوجود میاید، بی توجه هستند، مثل دخالت مدام دولت، رقابت درونی بین خود امپریالیستها، چه رقابت بین بلوکهای تجاری اصلی و چه در درون خود بلوک.

بنابراین این تغییر قرار است چگونه انجام پذیرد؟ در ابتدا مسئله برسر منافع ملی شرکتهای چند ملیتی آمریکا و انگلستان در زمینه صنعت و سرمایه آغاز شد که عاقبت منجر به جا به جایی سرمایه به نحوی گردید که امروز برخی آنها گلوبالیزاسیون نام نهاده اند. چنین پیشرفتی، دقیقاً منافع ملی آنها را تأمین نمود و این دو کشور نیز بیش از دیگران از این باز شدن دروازه های دنیا استفاده بردند.

این یک روند پراکنده از انباشت سرمایه بکار انداخته شده نبود، بلکه سیاست دولتهای ملی و عده ای از سرمایه داران واقعاً ملی بود که در یک همکاری تنگاتنگ، توانستند موانع سر راه خود را بشکنند و به راه خود ادامه دهند.

در عین حال باید توجه داشت که ادامه این مسیر، بالاخره بدانجا ختم میشود که کنترل از دست دولت ملی یا دولتهای ملی اثیکه مشترکاً این کنترل را در دست داشته اند، خارج خواهد شد؛ روند لجام گسیخته ای که بدست آمریکا و انگلستان در طول دهه های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ پیاده شد و نهایتاً هم منجر به ایجاد وضعیت ناپایدار و بی در وپیکر و مسائل نظیر آن گردید. همینها حالا میزان برتری خود را در زمینه رقابت، دست کم گرفته اند و این نکته ایست که کشورهای تولیدکننده نفت و بانک قراردادهای بین المللی نقداً به آن اقرار داشته اند.

کارگران بنگلادش در زیر آتش

«جهانی شدن سرمایه» بالاخره ضربه سخت خود را در جهان سوم زد. به همراه از بین رفتن صنایع جا افتاده در این کشورها، بیکاری افزایش یافته و جامعه در رزفای فقر همواره فرو میرود. با این وجود، رشد سریع سرمایه گذاری خارجی در آسیای جنوبی، ظرف ۵ سال گذشته و بخصوص در بنگلادش، طبقه کارگر تازه ای بوجود آورده است که قادر است در مقابل شرایط سختی که کارگران در محلهای کار خود تا کنون تحمل کرده اند، کاری انجام دهد.

در بنگلادش، صنعت پوشاک بسرعت در حال گسترش است و در حال حاضر حدود یک و نیم میلیون کارگر را بکار گرفته است. بنگلادش از سال ۱۹۷۸ تبدیل به یک حوزه صادراتی گردیده و شروع به جذب سرمایه های خارجی نمود و از این راه دلار وارد کشور کرده است. «حوزه های صادرکننده» از این نوع، چیزی بیش از یک وسیله نقلیه برای انتقال پول عموم مردم به جیبهای خصوصی نیستند و این، از طریق معاملاتی که شرکت های چند ملیتی با آن کشور و نیروی کار آن و نیز با گرفتن تخفیف در میزان مالیات و انواع کمکهای دولتی دریافتی مشخص میگردد.

در سال ۱۹۹۳ «مستولان حوزه صادراتی بنگلادش» تعیین و در پی آن، ممنوعیت هرگونه فعالیت اتحادیه ای اعمال گردید. برای سرمایه گذاران، روی آنهمه تخفیف مالیاتی و سایر مزایای این دیگر، شرایط را بسیار مطلوب میسازد. در تمام حوزه های صادراتی اکنون، ۷۰ هزار کارگر کار میکنند که اکثر آنها در صنایع پوشاک و کفش اشتغال دارند. این کارگران مشمول قوانین کار این کشورها نمیشوند و در نتیجه دست مستولان این مناطق در زمینه شرایط کار، دستمزد و مزایا کاملاً باز میماند.

مستولان حوزه های صادراتی، نه تنها به قوانین کار کشوری این مناطق اهمیتی نمیدهند که حتی به قوانین خود هم تن در نمیدهند. دستمزد ماهیانه ۷۰ دلار برای کارگر ماهر، ۴۰ دلار برای کارگر بدون مهارت و ۲۵ دلار برای کارگران تازه وارد، از جمله قوانین مسخره است، مانند قوانین خیالی دیگر در زمینه بن سالیانه کارگرانی که در استخدام رسمی هستند، بیمه پزشکی و حق ایاب و زهاب.

اما تمام اینها نشانگر فرارسیدن یک مرحله انقلابی است: تأثیرات این جا به جایی در خیلی از کشورها محسوس خواهد گشت و این شرایط موقعیت را برای پشتیبانی و انقلاب در سایر کشورها آماده میکند.

رفرمیزم حق دارد که از گلوبالیزاسیون بهراسد. بین المللی شدن سرمایه یعنی تمام اقداماتی که برای مهار آن در جا به جایی و قدرت آن بر اقتصاد ملی صورت گرفت، موقتی و محدود بوده است.

سوسیالیزم انقلابی، اما دلیلی برای ترس از بین المللی شدن سرمایه ندارد. هر زمانکه کارگران قصد مقاومت کنند، میتوانند جلو رشد این قدرت قالب را در سطح جهانی بگیرند.

این، همچنین بدان معناست که جنگ امپریالیستی - که نه تنها ناشی از منطق رقابت است که ناشی از بحرانهای داخلی نیز هست - خود دارای توان در هم کوبیدن نظام را هم دارد.

جنبش کارگری میباید بتواند با این گلوبالیزاسیون برخورد کرده و بر روی اهداف برنامه خود مجدداً تمرکز کند. حتی کوچکترین اقدام ضد سرمایه داری یک دولت کارگری در درون اتحاد اروپا آنرا در مقابل مکانیزم اقتصادی پان اروپائی و معاملات آنها قرار میدهد. با این وجود، همکاری در ظرف اروپا، چه در زمینه سیاسی و چه اقتصادی برای ادامه حیات انقلاب و گسترش آن حیاتی است.

امروزه دیگر نمیشود در سطح بین المللی فکر کرد، اما در سطح محلی عمل نمود. آنان که میخواهند واقعاً کاری انجام دهند، باید هم در سطح بین المللی و هم ملی عمل کنند. یعنی نه نقش دولتی را که رو در روی آنها قرار گرفته فراموش کنند و نه نقش خود را در سطح بین المللی. در برابر گلوبالیزاسیون، طبقه کارگر میباید در سطح بین المللی عمل نماید.

طبقه کارگر، تنها نیروی است که دلیل عینی برای مبارزه در سطح جهانی دارد. وظیفه سوسیالیستهای انقلابی در این مقطع از تاریخ، عملکردی جهانی است.

از همه اینها گذشته، بقول جیمز کانالی یک انقلابی ایرلندی: «ما چیزی نمیخواهیم، ما فقط کره زمین را میخواهیم».

از: Workers Power به تاریخ ۷ مارس ۲۰۰۱

ترجمه: سارا قاضی

مه ۲۰۰۱

کنندگان آنها، بر علیه کاهش ناگهانی دستمزدها یک تظاهرات آرام در منطقه صادراتی «ساوار» در ۵۰ کیلومتری پایتخت گذاشتند. مدیریت کارگاه تولیدی «رینگ شاین» با پلیس تماس گرفته و پلیس درگیری سنگینی با ۱۵۰۰ نفر که محکم در مقابلش ایستادگی کردند، بوجود آورد.

یک کارگریسندگی به نام «رفیقول اسلام» و یکی از حمایت کننده ها به نام «مشرف» کشته و ۲۰۰ نفر مجروح شدند. این حرکت پلیس، باعث خشم عظیم کارگران گردید که به انتقام، دست به غارت کارخانه زدند. در این رابطه ۶ نفر دستگیر و ۸۰ تن به جرم تخریب محکوم شناخته شدند.

در اواسط ماه مه، «شورای اتحاد کارگران دوزندگی بنگلادش» که شامل اعضای ۱۱ اتحادیه بود، موفق شد تا «رینگ شاین» را نه تنها وادار به پرداخت مخارج درمان زخمی شدگان کند که حتی شکایت خود را علیه تمامی تظاهرکنندگان پس بگیرد. علاوه براین، «رینگ شاین» متعهد گشت تا کلیه حقوق عقب افتاده کارگران را پرداخت و از آن پس مقررات استخدام حوزه های صادرکننده را رعایت کند. در آخر این مدیریت مجبور شد که خون بهای دو کارگر کشته شده بدست پلیس را که هر کدام ۴۰۰۰ دلار تعیین گردید، به خانواده های آنها پرداخت نماید.

در برابر این تعهدات، «شورا نیز موظف شد که مسئول حفظ نظم در کارخانه ها بوده، تضمین کند که کارگران هرگز در آینده، دست به چنین حرکتی نزنند.» در اعتراض به این قرارداد، یک اتحادیه دیگر شکل گرفت به نام «اتحادیه دوزندگان» که سپس تظاهراتی در محکوم کردن این توافق گذاشته و آنرا فروختن کارگران به قیمت نازل خواند، ولی چند روز بعد همین جریان هم زیر آن توافقنامه را امضاء کرد.

آنچه که در «رینگ شاین» پیش آمد، از جمله تازه ترین نمونه های مبارزاتی کوتاه مدت کارگران در حوزه قلعه مانند «ساوار» با ۳۳۷۰۰ کارگر، است. در اعتصاب سال ۱۹۹۷، ۱۵ هزار از این کارگران بر علیه این ممنوعیت بلند شده و خواهان حق داشتن اتحادیه های گارگری و امنیت شغلی شدند

سارا قاضی

از: مقاله ۳۰ ژوئن Workers Power تلخیص شده است.

مستولان مربوطه طی استخدام کارگران، دائماً از دادن تأییدیه استخدام خودداری کرده و کارگران را بر مبنی استخدام دائم و رسمی بکار نمیگیرند. در واقعیت امر، دستمزدها بدور ۲۰ دلار در ماه دور میزنند که کمتر از نیمی از دستمزد تعیین شده میباشد. علاوه براین از کارگران با تهدید به اخراج، اضافه کاری بدون حقوق میکشند. چند ماه عقب انداختن حقوق کارگران، در میان بخشهای خصوصی دیگر بصورت یک امر عادی در آمده است. وضعیت در صنعت پوشاک، بطور کلی از همه بدتر است. صادرکننده درجه یک کشور، یک و نیم میلیون کارگر خود را در شرایط استثمار بی نهایت شدید، بکار میگیرد. اکثر این کارگران زنان جوانی هستند که از دهات در جستجو کار، به شهرها رو میاورند.

کارگاههای آنها بیشتر به زندان شباهت دارد تا کارخانه. این کارگران حتی از ساعات کار، وقت استراحت و یا روز تعطیلی مشخص برخوردار نیستند. درآمد این کارگران ۷ تا ۱۰ دلار در ماه است. در برابر ۱۳ ساعت کار روزانه و ۲۷ روز کار در ماه. اخبار بورژوازی خود، اعلام داشته است که در بخش دوزندگی، این صنعت در حال حاضر، مبلغی به میزان ۳۰۰ هزار دلار حقوق عقب افتاده دارد که با توجه به حقوق ناچیز این کارگران، به معنای دستمزدهای معوقه هنگفت بسیاری از کارگران است.

کارگران کارخانه های دوزندگی، مرتب بخاطر دریافت نکردن حقوق خود، اخراجها و یا آزار و اذیت کارفرمایان و «مأموران حفاظتی» کارخانه، تغییر شغل میدهند. از آنجاییکه اغلب این کارگران دختر یا زن جوان و دور از خانواده هستند، اغلب مورد تجاوز بدنی و جنسی قرار میگیرند.

در این قبیل موارد، عجیب نیست که میزان اتحاد در میان کارگران بسیار ناچیز باشد. در کارگاههایی هم که اتحادیه های کارگری عمل میکنند، نقش غاصبان و عمال کارفرما را بازی میکنند. آنها حق عضویت در اتحادیه را میگیرند، اما هیچگونه ارتباطی با این کارگران ندارند و با باجگیری از کارفرما، درحفظ منافع او و سرکوب صدای کارگران فعالیت دارند.

بیشتر این اتحادیه با ارتباطات داخلی و خارجی ای که دارند، هدف اصلیشان گرفتن پول است، نه دفاع از حقوق صنفی کارگران. کارگران اما، هر از گاهی به دفاع از حق خود بلند میشوند، ولی میزان موفقیت آنها متغیر است.

امسال چندین برخورد شدید بین کارگران و مدیریت بوجود آمده است. روز ۳ ماه مه، کارگران کارگاههای پوشاک و حمایت